

مناظره دکتر کدیور و دکتر حاتم قادری

دکتر حاتم قادری:

گزاره‌ای را که به طور مختصر می‌خواهم بگویم و در اردوی دفتر تحکیم هم به آن پرداختم، این است که «آیا بین اندیشه شیعی و دموکراسی نوعی سازگاری مثبت برقرار است یا خیر؟». چند نکته محوری را به صورت گزیده بیان می‌کنم که تفصیلش را بعداً خواهم گفت. بحث دموکراسی و نسبتش با دین، به طور عام بحث خیلی مهمی است و در چارچوب جامعه ما و شرایط تاریخی و فرهنگی ما و نسبت آن [دموکراسی] با اندیشه شیعی در بین ما می‌تواند از اهمیت خاصی برخوردار باشد. منظورم از دموکراسی، هم حوزه عمومی است و هم حوزه سیاسی؛ و بر این اساس به پایه «عقلانیت» و به تعامل بین انسان‌ها برای حل مسائل و نحوه سازماندهی خود و نوع مقرراتی که برقرار می‌کنند، اهمیت می‌دهم. در واقع، نوعی حقوق پایه را برای فرد به عنوان حقوق غیرقابل خدشه، به رسمیت می‌شناسم معتقدم اگر دموکراسی یا به تعبیری لیبرال دموکراسی را بررسی کنیم و ویژگی‌هایش را شناسایی نمایم، این لیبرال دموکراسی با اندیشه شیعی سازگاری ندارد. اندیشه شیعی را هم که می‌گویم با محوریت غالب امامت یعنی ویژگی‌های خاصی که به فردی به عنوان امام نسبت داده می‌شود مد نظر داریم؛ حال این ویژگی‌ها چه مرحله قدسی بودن و ساحت قدسی بودن ائمه را در بر بگیرد و چه نفوذی که در جامعه از سردی آنها ساری و جاری است.

من گزاره‌ام خیلی ساده است و فقط می‌خواهم بر همان تأکید کنم که لیبرال دموکراسی با آن ویژگی‌هایی که من به اختصار گفتم با امامت و اندیشه شیعی با محور اصلی امامت یک رابطه معکوس دارد. یعنی هر قدر بخواهید لیبرال دموکراسی تقویت شود، ناگزیر باید از ساحت امامت سرمایه‌گذاری و هزینه کرد. هر قدر ساحت امامت را تقویت کنید ناچارید از اندیشه لیبرال دموکراسی هزینه نمایید. ربطی که بین آنها برقرار می‌شود یک ربط معکوس است. این را هم توضیح دادم که از نظر من بحث ما، بحثی نظری است حال ممکن است از زاویه دیگر هم به آن نگرست و این سؤال را مطرح کرد که آیا جوامع دین‌مدار یا به معنای دیگر جوامع شیعه مدار امکان تحقق دموکراسی را در خود ندارند؟ ولی تفکیکی قائل می‌شویم بین ساحت اندیشه و ساحت تحولات اجتماعی. در ساحت تحولات اجتماعی، به همان گونه که در غرب اتفاق افتاد، امکان تحقق دموکراسی یا به تعبیر بهتر لیبرال دموکراسی وجود دارد، ولی چه مستقیم و چه غیرمستقیم، با هزینه آن ساحت عمیق و رادیکال و قدسی دین صورت گرفته است؛ اعم از اینکه دین را به حوزه خصوصی برانیم و یا باورهای دینی را دچار استحاله‌های اندیشه‌ای و رفتاری جدی کنیم و یا به تعبیری اسطوره‌زدایی کنیم و یا اینکه وجوه آن را به گونه‌ای تفسیر کنیم که بخواهد با فضای عمومی سازگار شود، به هر حال به عقیده من این دو با هم تناسب ندارند. من در اندیشه دینی به معنای عام که عمدتاً وضع پیامبرمداری و شریعت‌مداری را در آن در نظر می‌گیرم، با لیبرال دموکراسی مناسبتی نمی‌بینم. البته در این زمینه بحث عام را می‌گذارم برای جلسه‌ای که در یکی از دانشگاه‌ها در پیش دارم. ما حداقل حدود هشت الی ده دهه است که با مدرنیته، مدرنیزاسیون و مدرنیسم آشنا شده‌ایم. این آشنایی توسط دوستانی صورت گرفته است که در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ همچون مرحوم بازرگان در انجمن‌های اسلامی فعال بوده‌اند. این تلاش‌ها در جهتی بوده است تا قرائت‌هایی از دین را عرضه کنند که با اندیشه‌های مدرن سازگار باشد. من تصورم بر آن است که قرائت در حوزه اندیشه‌ای بهره‌هایی را از خودش برجای گذارده ولی نتوانسته آن گذار لازم و هماهنگی مورد نیاز را انجام دهد. به خاطر اینکه در بحث ما اندیشه دینی به ویژه اندیشه شیعی یکی از دورترین اندیشه‌ها نسبت به دموکراسی است. یا باید اندیشه شیعی را آنچنان دستخوش تحولات جدی کرد که در آنجا لیبرال دموکراسی فضای تنفس پیدا کند و یا از این طرف لیبرال دموکراسی را موکول کرد به یک پروسه اجتماعی که خود به خود در تعاملات، زدوخوردها و در تحرکات

اجتماعي، جایگاه خویش را بیابد و من ذهنم شق سومي را شناسایی نمی‌کند. درست است که در اندیشه‌های غرب فرضاً بعد از قرون وسطی در دورانی که فلسفه‌اش در حال شکل‌گیری بود، تنها يك اندیشه بود که به نوعی می‌توانست دموکراسی را در ساحت دین نمایندگی کند- البته در حوزه اندیشه‌ای تأکید می‌کنم- آن هم به این معنا بود که تصور می‌شد: «صدای مردم، صدای خداست». از آن که بگذریم به عقیده من هیچ گونه مناسبی میان این دو وجود ندارد، مگر اینکه بحث را به يك پروسه اجتماعي منتقل کنیم. اگر در اندیشه شیعی، امامت را محور اصلی بگیریم که قاعدتاً تصور من از امامت همین است»، در حضور امام، دموکراسی و لیبرالیسم- به آن معنا که توضیح دادم- امری عبث است. ممکن است به معنای روشی، در مقاطعی محدود بتوان با زمینه‌هایی محدود از آن استفاده کرد ولی در جایی که قرار باشد عقلانیت، تفاهم و گفت‌وگو، به انسان‌ها واگذار شود، چنین چیزی نشدنی است. در غیاب امام هم که حضور امام به معنای غیرمستقیم یعنی در قالب روایات و تمثیل‌ها صورت می‌گیرد- و در قالب هر چیزی که بخواهد حضور امام را در حوزه مدنی و سیاسی نمایندگی کند- به همان میزان شما باید از اندیشه دموکراسی و پایه‌های لیبرالیسم صرف‌نظر کنید. يك بار دیگر گزاره‌ام را به طور خلاصه می‌گویم: بین اندیشه شیعی- به آن معنا که گفتم- و لیبرال دموکراسی يك رابطه معکوس وجود دارد.

دکتر کدیور:

عنوان بحث با آنچه دکتر قادری مطرح کردند تفاوت دارد، بحث «نسبت سنجی بین دموکراسی و اندیشه شیعی» يك بحث است و بحث «عدم سازگاری یا سازگاری لیبرال دموکراسی با اندیشه شیعی با محور امامت» مسأله‌ای دیگر است. با این بخش از صحبت ایشان می‌توان موافق بود که «لیبرال دموکراسی با نوعی از اندیشه شیعی یعنی **اندیشه سنتی شیعی** سازگار نیست» و اصلاً این مسأله هم احتیاجی به استدلال ندارد و بدیهی‌تر از آن است که نیاز به چنین جلسه بحث و گفت‌وگو داشته باشد. آنچه در مورد آن می‌باید بحث کرد، در درجه اول آن است که ما از دموکراسی چه تلقی‌ای داریم؟ به عبارتی تلقی حداکثری داریم یا تلقی حداقلی؟ کفی از دموکراسی را می‌خواهیم ارائه کنیم یا بالاترین حد دموکراسی را. لیبرال دموکراسی کف دموکراسی نیست و اصولاً اگر لیبرال دموکراسی طرف این نسبت‌سنجی باشد، باید تصریح کرد که «**لیبرال دموکراسی با هیچ اندیشه اسلامی سازگار نیست**». واضح است که لیبرال دموکراسی و به ویژه لیبرالیسم به مثابه يك ایدئولوژی اصلاً اجازه ورود دین به عرصه عمومی را نمی‌دهد. بحث ما در مورد لیبرال دموکراسی نیست که تکلیف آن با اندیشه شیعی بلکه با اندیشه دینی پیشاپیش مشخص است، بلکه بحث از **فصل مشترک** بین انواع مختلف دموکراسی است. همچنان که می‌توانیم مدل‌های مختلفی از دموکراسی داشته باشیم؛ همچون لیبرال دموکراسی، سوسیال دموکراسی، دموکراسی مسیحی - که در احزاب دموکرات مسیحی اروپایی تبلور یافته است- و می‌توان از نوعی از اندیشه دموکراتیک در بین مسلمانان هم دم زد. فی‌الواقع دموکراسی مورد نظر در این نسبت‌سنجی ضوابطی دارد، از جمله تساوی همه مردم یا برابری حقوق آحاد شهروندان، مشارکت این شهروندان مساوی در تمام مقدرات جامعه، تحقق جامعه مدنی و دولت انتخابی. این معیارهای حداقلی يك جامعه دموکراتیک است. بنابراین اولین نکته‌ای که باید بر آن توافق کنیم، فصل مشترکی از دموکراسی‌های مختلف، طرف این نسبت‌سنجی با اسلام یا تشیع است، نه يك مدل خاصی از دموکراسی آن هم لیبرال دموکراسی. به اعتقاد من لیبرال دموکراسی سر سازگاری با اسلام - که منحصر به عرصه خصوصی و زندگی شخصی نیست- ندارد.

و اما نکته دوم، دموکراسی با هر يك از قرائت‌های آن، يك اندیشه مدرن و **شیوه سیاسی زندگی مدرن** است. قبل از مدرنیته و پیش از دوران رنسانس دنبال کردن دموکراسی، در جوامع پیشامدرن امر عبثی بوده است. اینکه هزار سال پیش در بغداد

بیشتر دموکراسی بوده است یا در قم، همانقدر سخن قابل تأملی است که بخواهیم در دوران پیشامدرن به دنبال مؤلفه‌های مدرنیته بگردیم. دموکراسی قبل از رنسانس به هیچ وجه مطلوبیت دوران امروز را نداشته و مبتنی بر نمایندگی و وکالت نبوده است. مراد ما از دموکراسی، **دموکراسی غیرمستقیم** و «نمایندگی» است که در عرف مدرنیته مطرح است و یک مفهوم مدرن تلقی می‌شود. مفاهیم مدرن می‌باید در متن دوران خودشان مورد بررسی قرار گیرند، نه در زمان و شرایطی دیگر. بنابراین من هرگز به دنبال دموکراسی دوران پیشامدرن نمی‌گردم، نه در میان مسلمانان و نه در میان اروپاییان و نه هیچ قوم و گروه دیگری. بحث ما دقیقاً این است که اگر کسی فکر می‌کند، خوارج نزدیکترین گروه به دموکراسی و شیعیان دورترین گروه از دموکراسی هستند، یک خلط کامل متدولوژیک مرتکب شده است، [یعنی] آنچه را که مربوط به دوران پیشامدرن است با ضوابط مدرنیته سنجیده است و من در تعجبم چگونه می‌توان **خارج از زمینه و زمانه مدرن** یکی از مؤلفه‌های مدرنیته را جست‌وجو کرد و چگونه می‌توان در زمانه‌ای که هیچ یک از شرایط اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی دوران مدرن فراهم نبوده، خلأ دموکراسی را نقض شمرد؟! گیریم در میان شیعیان، دموکراسی نبوده است، قبل از رنسانس در میان کدام گروه، دموکراسی بوده است که این طعنه را بخواهیم به مسلمانان و شیعیان یا به هر گروه و جامعه دیگر بزنیم. **هم سخن آنان که می‌خواهند از دل آیات و روایات، دموکراسی استخراج کنند و زندگی سیاسی مسلمانان گذشته را دموکراتیک قلمداد کنند، قابل تأمل است** و هم آنها که با استناد به روایاتی که با ذهنیت گذشته مورد تفسیر و تأویل قرار گرفته، یا در ظرف زمانی دیروز صادر شده می‌خواهند تعارض اسلام و تشیع با دموکراسی را نشان دهند، مخدوش و به دور از ضوابط علمی است. سخنی که رواست و درباره آن باید به بحث پرداخت، این است که **آیا شیعیان، مسلمانان و دینداران، «امروز در شرایط امروز»، می‌توانند پذیرای دموکراسی باشند؟** این سؤال، سؤال اصلی است، زیرا در این شرایط است که شرایط ذهنی و عینی دموکراسی در جوامع اسلامی و شیعی برقرار است و امکان این امنیت نسبت‌سنجی فراهم است.

اما نکته سوم اینکه، وقتی بگویند هزار سال پیش، دموکراسی در میان مسلمانان و شیعیان نبوده است، اگر بدون توجه به دو نکته قبلی سؤال را اینگونه طرح کنند، آن وقت می‌توانیم بگوییم همه معتقدان و مؤمنان به یک اندیشه چه مسلمان و چه غیرمسلمان، آنچه به آن باور دارند از دو بخش تشکیل شده است، اول بخشی از متون اساسی دینشان و دوم بخشی از برداشت‌ها، تفسیرها و ذهنیات دینداران و عالمان اعصار گذشته. این بخش دوم هیچ دلیلی ندارد که در زمان‌ها و شرایط دیگر بخواهد رعایت شود. ما هم آنچنان که علمای گذشته‌مان از تعالیم خدا و پیامبر (ص) و ائمه (ع) برداشت‌هایی کرده‌اند و جزو ادبیات دینی محسوب شده است، **به میزان همان بزرگواران** حق داریم از متون دینی‌مان برداشت کنیم و [این برداشت] جزو ادبیات دینی محسوب شود. هیچ دلیلی نداریم که بگوییم برداشت گذشتگان، دینی‌تر از سخن و برداشت امروز ماست. اینکه بفرمایید «برداشت امثال آقای مصباح، دینی‌تر از برداشت روشنفکران دینی است» سخنی به غایت به دور از ضوابط فنی و روش شناختی یک بحث علمی است. آن یک برداشت است و این برداشتی دیگر و هر کس آزاد است که برداشت «الف» را انتخاب کند یا برداشت «ب» را. اما مجاز نیستند تا یکی را نزدیک‌تر و دیگری را دورتر از دین معرفی کنند. راستی کدام دین را اراده کرده‌اند؟ دین سنتی و تاریخی یا دین نواندیشان و روشنفکران را؟ آنچه به عنوان «شیعه» امروز مطرح می‌شود و به طور کلی متنی که امروز به نام متن شیعی یا متن اسلامی یا هر متن دیگری مثلاً مسیحی در اختیار مؤمنان و معتقدان آنهاست، هم تعالیمی دارد که در مقایسه با دموکراسی، امکان سازگاری با آن را دارد و هم تعالیمی در آن یافت می‌شود که ناسازگار با دموکراسی، حقوق بشر، جامعه مدنی و به طور کلی اندیشه مدرن است. اما همه سخن این است که این بخش دوم جزو برداشت‌های عالمان دینی یا جزو احکام موقت و مشروط دین بوده است نه جزو احکام ثابت و تعالیم جاودانه دین. به باور من، ما می‌توانیم قرائتی از تشیع را ارائه کنیم که

مردم‌سالاری را برتابد- و نه لیبرال دموکراسی را- می‌توان قائل به نبوت محمد (ص) بود، قائل به امامت اهل بیت(ع) بود و در عین حال از ضوابط دموکراتیک در یک جامعه دینی در دوران معاصر هم دفاع کرد و به آن پایبند بود. از امامت دو قرائت می‌توان داشت، چرا صرفاً یک قرائت - مثلاً قرائت سنتی و تاریخی - را تنها قرائت رایج دینی جلوه بدهیم؟ قرائت نواندیشانه هم وجود داشته؛ چرا آن را نادیده گرفته‌اید؟ برای ادامه بحث، درخواست من این است که مشخص کنیم در مورد اندیشه سنتی شیعی می‌خواهیم سخن بگوییم یا درباره قرائت شیعیان نواندیش؟ بفرمایید آیا حق داریم بگوییم که آن دیندارتر است و این بی‌دین‌تر؟ آن به تشیع واقعی‌تر نزدیکتر است و این دورتر؟ این ملاک چگونه به دست شما رسیده است؟ آیا می‌توانیم بگوییم شیخ فضل‌نوری و نواب صفوی و یا مصباح یزدی و جنتی و خزعلی، دیندارتر و شیعه‌ترند و آخوند خراسانی و میرزای نائینی و طالقانی، از اسلام و تشیع بهره کمتری برده‌اند؟ همان اشکالی که به دیگران می‌گیرید که ایمان سنج گذاشته‌اند و ایمان مردم را اندازه می‌گیرند، آیا آن دین‌سنجی و مذهب‌سنجی اکنون به دست شما افتاده که می‌سنجید دین و مذهب آنها نسبت به اینها، بیشتر است؟ اما نکته چهارم؛ به روایاتی که بعضاً در تعارض تشیع و دموکراسی استناد می‌شود، کدام شیعه روشنفکر و نواندیش امروز به این روایات استناد کرده است تا مستمسک بحث واقع شود؟ در سند و دلالت این گونه روایات خدشه وارد است، به مطالبی می‌توان استناد کرد که اعتبار آن توسط مؤمنان به این مذهب در این زمانه اثبات شده است. شما می‌خواهید اینها را سند بگیرید برای تعارض اندیشه شیعی با اندیشه دموکراسی. متأسفانه در این مورد نیز ضوابط فنی و انصاف علمی مراعات نشده است.

دکتر قادری:

من صحبت‌های دکتر کدیور را به سه دسته تقسیم می‌کنم: یک دسته آن نکاتی است که اشاره ایشان ظاهراً به سخنان من در اردوی دفتر تحکیم است که من بحث شیعیان و قم را پیش کشیدم و بحث آقای مصباح و خوارج را مطرح کردم. من از دل آن بحث‌ها، آمادگی دارم تا حداقل به اندازه خودم بیرون بیایم؛ ولی آنها خیلی مرتبط به اینجا نیستند. من هم نگفتم آقای مصباح دیندارتر است. من گفتم با آن تلقی از امامت و وجوه خاصش و لحاظ یک قداست و این که روایات را بخواهید مرتب تعمیم دهید و در جامعه ساری و جاری کنید، خواه‌ناخواه دستان شما را می‌بندد و حوزه عملتان را شما نمی‌توانید گسترده کنید. بحث در مورد خوارج درست است. شاید از نظر ایشان اشکال متدولوژیک دارد ولی من بیشتر اشارت تاریخی می‌کردم، حتی گفتند برخی از مستشرقین چنین نظری دارند و وجه اهم قضیه آن است که خوارج به راحتی می‌توانستند حتی رهبران خودشان را معاف یا عزل کنند، چیزی که در شیعه وجود ندارد و اگر اشکال متدولوژیک هست که من قبول ندارم فضایی دیگر می‌طلبد. ولی اگر اشکال متدولوژیک هم داشته باشد به همان میزان که شما دارید استفاده می‌کنید و می‌گویید با این قرائت می‌شود و با آن قرائت نمی‌شود، خوب آن هم همین است، آن یکی اندیشه مدرن است و این یکی خواستگاه خودش را دارد. ولی این را به کنار بگذارید چون این برمی‌گردد به یک صحبت دیگری که باید با مقدمات خودش گفته شود. نکته دوم این که وقتی من از لیبرال دموکراسی صحبت می‌کردم، خواستم موضوع بحث را تغییر دهم، بدین معنا خواستم بگویم این نظام را از آن نوع دموکراسی یا بهتر بگویم از نظام‌های دموکراتیکی که کشورهای سوسیالیستی و مارکسیستی از آن دفاع می‌کردند، تمیز داده باشم. در دموکراسی نوع غربی یک سری حقوق پایه برای افراد شناخته می‌شود به عنوان حقوق لیبرالی. یعنی ما حق نداریم حتی اگر اکثریت هم رأی دادند، آن حقوق پایه را مخدوش کنیم، آن حقوق پایه به هیچ وجه، مخدوش نمی‌شود. محل بحث و گفت‌وگو هست ولی مخدوش نمی‌شود. بدین معنا در دموکراسی که امروز وجود دارد حداقلی از لیبرالیسم نهفته است یعنی وجه تمایز بین نظام‌های دموکراتیک مارکسیستی و نظام‌های دموکراسی نوع غربی در این است که

در آن نوعی حقوق پایه است. مثلاً حق آزادی بیان، حقی که ما امروز به عنوان حقوق بشر می‌شناسیم، به این معنا من گفتم لیبرال دموکراسی، نخواستیم لیبرالیسم را وجه اصلی قرار دهیم و آن را با شیعه جمع کنیم. خواستیم بگوییم که وقتی دموکراسی نوع غربی را آنجایی که می‌گویید همه آحاد برابرند و از نظر قانون همه مردم وضعیت یکسان دارند، این کافی نیست، این شرط لازم است، چرا؟ چون ممکن است آن قانون تبدیل به دیکتاتوری شود. یعنی حتی بگویند نسبت پنجاه به علاوه یک، نسبت به چهل و نه، برای همین یک حقوق پایه را به رسمیت می‌شناسیم. پنجاه و یک نمی‌تواند حقوق چهل و نه را مخدوش کند، این حقوق پایه در حوزه‌های عمومی، سیاسی و شخصی وجود دارد. ادامه دارد.

ولی راجع به نکاتی که آقای دکتر کدیور گفتند، من هم چند سؤال دارم. قبل از این که سؤالات خود را طرح کنم، برای خانم‌ها و آقایان می‌گویم شما می‌توانید شیعه باشید و امام علی را به عنوان رهبر معنوی، امام معنوی در نظر بگیرید، عیبی ندارد، ولی نمی‌توانید در حوزه سیاسی-عمومی هم از ایشان تبعیت کنید، آن وقت بگویید من دموکرات هم هستم. اینک سؤالات من: ببینید آقای دکتر کدیور می‌گویند که امام یا پیامبر آمد و بیعت کرد، این خود بحث وسیعی را می‌طلبد که اساساً اندیشه سیاسی در اسلام چگونه است؟ این بحثی جداست، من خودم در چند جا این بحث را کرده‌ام و اگر لازم شد در جمع دوستان می‌نشینم و این بحث را انجام می‌دهم. این نص صریح امام علی است که نمی‌گوید- هنگام بیعت- همه آحاد مسلمانان از حدود هندوستان تا شمال آفریقا بیایند و رأی بدهند. ایشان می‌گویند این مربوط به اصحاب جنگ بدر است یا صحابه و یا مربوط به اهل مدینه است. خود این یعنی یک پایه‌ای را داریم، خاص و عام می‌کنیم، وگرنه ایشان می‌گفتند بیایم دفترهای نمایندگی تأسیس کنیم، ایشان چندین بار تأکید دارند که چنین شود. من حالا سؤالاتی دارم، واقعاً آن عقلانیتی که در نظام دموکراتیک ما می‌توانیم در نظر بگیریم، می‌تواند از امام گذر کند یا نمی‌تواند و متوقف بر امام است. آیا آن عقلانیت می‌تواند انتقادش را از امام گذر دهد یا متوقف می‌شود بر امام. آیا آن دموکراسی که می‌گوییم صرفاً در مورد شیعیان است یا سنی‌ها یا فراتر از آن، اهل دین و یا فراتر از آن، غیردینی‌ها را هم شامل می‌شود. دموکراسی حرفش بر این است که دین فرع است در حوزه اجتماعی و در حوزه سیاسی. شما می‌توانید اعتقاد دینی‌تان را داشته باشید ولی وقتی بیرون می‌آید، بیشتر به عنوان شهروند با هم برخورد می‌کنید و شهروندان بر اساس عقلانیت‌های خود دارند این کار را انجام می‌دهند و بر اساس تعاملات خودشان. نمی‌توانید بر اساس حجت‌های شرعی در آنجا عمل کنید، هر قدر هم خودتان را مقید به حجت‌های شرعی بکنید در وهله اول از عقلانیت دموکراسی فاصله گرفته‌اید. از حجت‌های شرعی می‌توانید به عنوان معین و کمک استفاده کنید ولی به عنوان اصل قضیه نمی‌توانید استفاده کنید. برای این که شما در وهله اول اعتبارتان در حوزه عمومی و در حوزه سیاسی بر شهروند بودن خودتان است. شما ممکن است یک سری استدلال‌ها داشته باشید. یک سری آرای را از شیعه بگیرید، از سنت بگیرید، از دیگر مذاهب بگیرید، از مسیحیت بگیرید ولی وقتی در حوزه مدنی می‌خواهید وارد شوید، در آنجا این استدلال‌های شما، در واقع معین است نه اصل استدلال. یعنی شما شاید پیامبر و امام را قدسی بدانید اما در حوزه خصوصی. در حوزه عمومی بین امام و یک یهودی و مسیحی و یک مسلمان سنی، شیعی و زیدی تفاوتی نیست. یعنی محل بحث و گفت‌وگو و انتقاد و جدل است. سؤال را این گونه خلاصه می‌کنم: **آیا عقلانیت از امام گذر می‌کند؟** عقلانیتی که در جامعه دموکراتیک اعمال می‌شود یا باید بگوییم قبل از امام متوقف شود یا از امام گذر کند و یا همتای امام است. شق دیگری نیست. اگر این عقل نسبت به امام متوقف شود، در نهایت آن است که ما دموکراسی را روشی گرفته‌ایم ولی خط قرمزی گذاشته‌ایم که هر جا عقل امام در میان می‌آید، بقیه عقول تعطیل می‌شود و متوقف می‌شود. اگر عقل از امام عبور کند معنایش این است که از آن ویژگی‌هایی که فکر می‌کنیم امام در چنگ خود ذخیره و دانش الهی دارد و همه چیز را به بهترین نحو می‌فهمد، باید بگوییم حداقل در آن

حوزه‌ها اعتبارش مسلم نیست. شاید این طور باشد، شاید هم نباشد ولی در اینجا چیزی که معتبر است، گفت‌وگویی من و شما است. تعامل من و شما است و انتخاب من و شما است. اگر هم بگوییم نه، عقلانیت با امام همسو است یک رابطه این همانی برقرار کرده‌ایم و عملاً یکی را در دیگری منحل کرده‌ایم، یعنی موضوعیت دیگر پیدا نمی‌کند، به همین معنا شما می‌توانید بگویید، یک جامعه دموکراتیک بر عقلانیت خودش استوار است، عقلانیتی که از بیرون وام نمی‌گیرد. آنچه است آن است که در حوزه مدنی هم قابل انتقادند.

مثالی بزنم- شاید هم این مثال، جعل تاریخی باشد- شما بفرمایید، اصلاح می‌کنم. عده‌ای که سابقه‌شان برمی‌گردد به عبدالله بن سبا و فرقه سبائیه و غلوگویان شیعه. این که عبدالله بن سبا چه نقشی در تاریخ داشته و اصالت دارد یا ندارد را کاری ندارم ولی فرض بر این است که عده‌ای به حضرت علی- از جمله همین فرقه سبائیه- گفتند: تو خدایی، ایشان گفتند: توبه کنید، گفتند: توبه نمی‌کنیم، دستور دادند: حفره بکنید و آتش‌شان بزنید. آیا این می‌تواند نظام دموکراتیک را برتابد. فرض کنید من آنقدر شیفته شما می‌شوم که می‌گویم: تو خدایی، در نظام دموکراتیک حق دارم در خیابان راه بروم و اگر حقوق دیگران را سلب نمی‌کنم، بگویم فلانی خدای من است، به همین معنا حق دارم کاندیدا شوم، رأی دهم، رأی بگیرم، روزنامه داشته باشم، حرف بزنم و دانشگاه بروم و... این چیزی است که من از یک نظام دموکراتیک می‌فهمم. چرا که اینها حقوق پایه من است و ایشان هم بگویند، هر کجا اینها متوقف می‌شوند، بر حضور امام یا بر ادامه حضور امام به شکل غیرمستقیم، من می‌گویم حقوق پایه یا حقوق دموکراتیک تحت‌الشعاع آن قرار گرفته است. بی‌جهت نیست برخی علما امروز هم اعتقاد دارند که اصولاً از امام علی نباید به عنوان زعيم سياسي یاد کرد. در واقع رهبر معنوی بوده و برای همین است که مجموعه‌های فقهی و روایی در بهترین حالت، معین عقلانیت دموکراتیک شما است و همه آنها را شما می‌توانید محل بحث و گفت‌وگو قرار دهید. من این سؤالات را می‌کنم تا آقای دکتر کدیور با آن قرائتی که از شیعه دارند پاسخ دهند که آیا با آن جوردرمی‌آید؟ آیا یک یهودی، مارکسیست و معتقد به فلان مذهب در حوزه اجتماعی می‌تواند حضور یابد. دین هر قدر برای من مهم‌تر از هر چیزی باشد ولی در حوزه اجتماعی چنین نیست. اگر می‌گویید: می‌شود، خوب از نظر من حل است، اگر نمی‌شود آن موقع ما آمده‌ایم و دور زده‌ایم و یک نماد مدرن و دموکراتیک از ائمه ظاهر می‌کنیم. من می‌گویم همین الان، اگر امام دوازدهم حضور پیدا کنند، وضعیت حقوق اجتماعی ما در کجا متوقف می‌شود؟ ایشان ممکن است بگویند اگر کسانی بدان اعتقاد داشته باشند، ایشان زعيم می‌شود، بحث این نیست که ایشان زعيم می‌شود. بحث در این است که کسی که این اعتقاد را ندارد، در کجا متوقف می‌شود؟ من همچنان می‌توانم در جامعه به صورت یک شهروند حضور داشته باشم. ایشان (امام زمان) یا هر امام دیگری تبدیل می‌شوند به رهبری که اکثریتی دارند مثل اکثریت پارلمانی، ولی حقوق اقلیت مخدوش نمی‌شود، اگر شدنی است خوب بسم‌الله و اگر نشدنی است خوب بگوییم که این صرفاً روش است.

دکتر کدیور:

آقای دکتر شما در همین جلسه گفتید «یکی از دورترین اندیشه‌ها به دموکراسی، اندیشه شیعی است». اجازه بدهید من همچنان بر روی همان اشکال متدولوژیک، دست بگذارم و بگویم تمام گفته‌های اخیر شما به آن اشکال متدولوژیک دچارند. با طرح دوباره سؤال بفرمایید کدام یک از دو شق، مورد نظر شماست، شق اول: در زمان امام علی(ع) دموکراسی بوده است. شق دوم: ما شیعیان علی(ع) امروز می‌توانیم به شیوه دموکراتیک عمل کنیم. به نظرم اگر مرادتان گزاره اول باشد؛ اشکال روش شناختی به شما وارد است. چرا که دموکراسی، شیوه زندگی انسان مدرن است. کسانی که در گذشته چه دوران پیامبر(ص) و چه عصر امام علی(ع) و چه در قرون وسطی و چه قبل از آن به دنبال دموکراسی می‌گردند و اتهام غیردموکراتیک بودن به پیامبر یا ائمه می‌زنند، کارشان به لحاظ روش شناختی اشکال دارد. برای نمونه یک

جامعه را معاصر زمان امام علي يا حتي هزار سال پس از آن نشان دهند كه اندیشه دموكراسي در آن برقرار بوده تا نگاه فقدان دموكراسي را در دوران پيشامدرن نقصي بر اوليائي دين بدانيم.

دكتور قادري: در يونان

دكتور كديور:

قبلاً به دموكراسي يونان اشاره كردم و گفتم بحث ما بر دموكراسي مدرن استوار است. واضح است كه مراد شما و امثال شما از دموكراسي، دموكراسي نمايندگي است- وگرنه دموكراسي يوناني كه در آن زنان و بردگان و غيرآتنيها حق رأي نداشته‌اند چه جاي استناد يا دفاع دارد؟!- وانگهي متفكران يونان باستان از قبيل افلاطون و ارسطو در تخطئه دموكراسي آتني قلمفرسايي كرده‌اند. ما داريم از شيوه مطلوب زندگي انسان مدرن صحبت مي‌كنيم، سؤال دقيقاً اين است كه مي‌خواهيم بدانيم آيا ضوابط دموكراسي امروز مي‌تواند در يك جامعه ديني اسلامي و شيعي محقق شود؟ همه اشكالاتي كه جنابعالي اشاره كرديد مربوط به هزاره گذشته بود. در زندگي هزار و چهارصد سال پيش، من به هيچ وجه به دنبال دموكراسي نمي‌گردم كه شما مي‌خواهيد اثبات كنيد هست يا نيست. اصلاً معتقدم قبل از دوران مدرنيته، نمي‌توان دم از دموكراسي- روش اداره جامعه مدرن- زد. لذا درباره زندگي صدر اسلام معتقدم در مقايسه با ديگر جوامعي كه در آن دوران بوده‌اند، مدينه يا جامعه اسلامي، جامعه مترقي‌تري بوده است، اما هرگز نمي‌گويم دموكراتيكي بوده است و اگرچه زمامدار بر اساس بيعت، مشروعيت مي‌يافته وليكن به دلایلي بيعت با انتخابات امروزي متفاوت است. تفاوت‌هاي آن هم متعدد است. آنچه از آن دفاع مي‌كنم، آن است كه من مسلمان شيعي در عصر مدرنيته با اين شرايط مي‌توانم با حفظ معيارهاي شيعي و اسلامي‌ام، با ضوابط دموكراتيكي در حوزه عمومي زندگي كنم.ظاهراً سؤال دكتور قادري با من متفاوت است.

دكتور قادري: نه، سؤال من هم همين است.

دكتور كديور:

اگر چنين است، جهت رعايت ضوابط روش‌شناختي يك بحث علمي، اجازه دهيد تمام سؤالاتي كه حضرت عالي در مورد زندگي گذشته مسلمانان مطرح كرده ايد را از بحث خارج كنيم، تنها سؤالي كه مي‌توانم از شما بپذيرم، آن است كه اگر امام زمان(عج) ظهور كند، آيا شيوه عمل او دموكراتيكي خواهد بود يا خير؟ اين سؤال، به لحاظ روشي سؤال صحيحي است، اما اين كه امام علي چه مي‌كرده است؟ امام علي(ع) را بايد با كساني كه در همان شرايط مي‌زيسته‌اند، مقايسه نمود و آن وقت بگويم بهتر بوده است يا بدتر، به دموكراسي دور بوده يا نزديك. دوباره تأكيد مي‌كنم، در آن زمان نمي‌توانيم به دنبال دموكراسي بگرديم، مثلاً چرا امام علي(ع) نفرمودند: همه امت جمع شوند و گفته‌اند فقط مهاجرين و انصار؛ اين سؤالي تاريخي است. سؤال امروز ما اين است كه: آيا امروز مي‌توانيم با حفظ اندیشه ديني روش زندگي مدرن را انتخاب كنيم يا خير؟ بي‌شك شما هم با من هم‌عقیده‌ايد كه «به دنبال سازگاري يا ناسازگاري ايدئولوژي دموكراسي با اسلام و تشيع نيستيم، بلكه دموكراسي را به مثابه يك روش- روش زندگي سياسي- مي‌خواهيم با اندیشه اسلامي و شيعي مقايسه كنيم. آيا مسلمانان مي‌توانند اين روش را در پيش بگيرند يا خير؟ پاسخ تشيع معاصر به روش دموكراتيكي در زندگي سياسي «مثبت» است. اجازه دهيد تا من از واژه ليبرال دموكراسي به معنای دموكراسي غربي استفاده كنم، فرمودند مرادشان از ليبرال دموكراسي معنای دقيق كلمه در حوزه علوم سياسي نيست، بلكه منظورشان مقابل آن چيزي است كه رژيم‌هاي ماركسيستي در اروپاي شرقي به كار مي‌بردند. معنای اين سخن، عدول از اصطلاح رايج علوم سياسي به عرف عمومي است كه

زیبنده يك بحث علمي آكادميك نيست، اما در اصطلاح نزاعي نيست. هرچند من ليبرال دموكراسي را دموكراسي غربي نمي‌نامم. من دموكراسي را مي‌پذيرم به خاطر اين كه **دستآورد عقلاني بشري** است، نه اين كه ایده‌آل است و همه چيز در آن يافت مي‌شود. براي اين كه در مقايسه با ديگر نظام‌هاي سياسي، فايده‌هاي بيشتري دارد و اين كه از كجا آمده، مطرح نيست، نه شما آن را مي‌پذيريد، چون از غرب آمده است و نه من آن را رد مي‌كنم، چون از غرب آمده است. مشاهده كرديم اين روش «عقلاني» است لذا مي‌پذيريم. هر دو هم در اين مسأله مشتركيم. ضوابط دموكراسي را هر كه قبول دارد و هر اسمي مي‌خواهد بر روي آن بگذارد، به دموكراسي قائل است. و هر كه ضوابط آن را قبول ندارد، دموكرات نيست، به هر اسمي كه باشد مهم نيست.

نخستين ضابطه دموكراسي، حقوق پايه براي همه انسان‌ها است، فارغ از دينشان، جنسشان، مذهبشان، مليتشان و... يعني اگر گفتيم حقوق يك مسلمان، حقوق يك شيعه از حقوق يك غيرمسلمان، از حقوق يك سني در حوزه عمومي بيشتتر است، نمي‌توانيم در آن صورت، دم از دموكراسي بزنيم. در آخرين مطلب منتشر شده‌ام «روشنفكري ديني و حقوق بشر» به صراحت گفته‌ام، اندیشه سنتي كه بر تعييض بين مسلمان و غيرمسلمان، شيعه و سني تأكيد مي‌كند، **نمي‌تواند حقوق بشر را باور داشته باشد**. به خاطر اينكه سنگ اول حقوق بشر و به تبع آن، سنگ اول دموكراسي «برابري همه انسان‌ها در حوزه عمومي» است. **در دنيا، مسلمان با غيرمسلمان به لحاظ حقوقي و در حوزه عمومي هيچ تفاوتي نمي‌كند**. اتفاقاً در زمان امام علي(ع) مردم اعم از مسلمان و غيرمسلمان، موافق و مخالف ايشان با يك چشم نگرسته مي‌شدند. هر كسي مي‌خواست از بيت‌المال حقوقش را بگيرد، نمي‌پرسيدند: موافقي يا مخالف؟ يك يهودي از علي بن ابيطالب(ع) شكايه كرده و به دادگاه رفت، همچون دو شهروند عادي صحبت از اسلام اين و يهودي بودن آن يا امام بودن اين و رعيت بودن آن نشد. از اين موارد در دوران زمامداري امام علي فراوان است و حتي در بين مسيحيان و اهل سنت مشهورتر از آن است كه قابل انكار باشد. با اين همه من از اين مسلمات تاريخي مي‌گذرم و شما را به مراجعه دوباره به متن تاريخ و شرايط زماني، مكاني آن دوران دعوت مي‌كنم.

ثانياً مي‌پرسند آيا همه مردم در اين عقلانيت در حوزه شرع مساويند؟ پاسخ من؛ بدون هيچ استثنائي، «بلي» است. اعتقاد به هر نوع حق ويژه در حوزه عمومي، منافي حقوق بشر و دموكراسي است. حق ويژه براي فقها، حق ويژه براي دينداران، حق ويژه براي موحدان، مسلمانان و شيعيان به هيچ‌كدام قائل نيستم. برابري حقوقي در پيشگاه قانون، تساوي در حوزه عمومي، و معتقدم كه يك چنين قرائتي از اندیشه شيعي نه تنها ممتنع نيست، بلكه **ضروري** است. نمي‌توان و نبايد ضوابط اخروي را به دنيا كشانيد. اين نفي حقوق ويژه دنيايي كاملاً علوي است. در اين دوران و امروز، من مسلمان و شيعه اگر انتظار داشتم در حوزه عمومي به يك گزاره ديني عمل شود ابتدا بايد لباس قانون به تن كند. به مجلس قانونگذاري آن جامعه برود، رأي‌گيري شود، اگر اين روند دموكراتيكي را طي كرد به قانون تبديل مي‌شود، چنين قانوني قابل تغيير است و تغيير آن، تغيير نص ديني نيست. انتقاد به خدا و پيغمبر و دين نيست. اعتبار و عمر قانون تا زماني است كه مردم از آن پشتيباني كنند. اما امامت كه ركن تشيع و عمود خيمه آن است، دو ساحت دارد.

ساحت اول: ساحت ربوبي و قدسي است. امام علي(ع) از جانب خداوند منصوب مي‌شود. به اعتبار ارتباط با غيب، به آن ميزان كه خداوند اراده كند از علم‌لدني بهره‌مند مي‌شود و صلاحيت تفسير معصوم و بي‌خطا از وحى و متن ديني را پيدا مي‌كند. ساحت دوم: ساحت بشري و انساني است، ساحت «آنا بشر مثلكم» است. قضاوت، سياست و تدبير حوزه عمومي ائمه(ع) در اين ساحت قرار مي‌گيرد و برخلاف ساحت اول، امام(ع) در اين حوزه همانند پيامبر(ص) **موظف به مشورت** است و با علم عادي و به ظاهر (نه به باطن) قضاوت مي‌كند، سياست مي‌ورزد، اين ساحت، حوزه علم غيب نيست، از اين زاويه و در اين حوزه، **هيچ تفاوتي بين پيامبر و ديگر آحاد**

مردم، بین ائمه و دیگر آحاد مردم در حوزه عمومی نیست، عصمت یعنی اینکه پیام الهی را درست درک می‌کند و درست به مردم ابلاغ می‌کند، پیامبر(ص) و ائمه(ع) در ساحت اول نه خطا می‌کنند و نه معصیت، و از این لحاظ معصومانند. در ساحت دوم یعنی حوزه عمومی و تدبیر بشری در قضاوت و سیاست-نیز اگر چه افضل مردمانند و خالی از مطلق معصیت و گناه-اما با عقل بشری و با استناد به ظواهر و اطلاعات عادی و مشورت با مردم ادراک می‌کنند. اگر به روایت غلو استناد می‌کنید، ما آنها را از اعتبار ساقط می‌دانیم-ولایعلمها الا هو-علم غیب مطلق فقط مختص خداوند است، پیامبر(ص) و ائمه(ع) فقط به میزانی که خداوند در اختیارشان نهاده از غیب خبر دارند. افسانه عبدالله بن سبا را فرضاً شما قبول داشته باشید، متخصصان فن و علما، آن را افسانه‌ای ساختگی و مجعول بیش نمی‌دانند و من از استناد شما به اینگونه امور بی‌پایه تاریخی در عجبم. بحث علمی اقتضا دارد که به اعتقادات رایج و مشهور شیعه پرداخته شود و مورد بحث یا نقد قرار گیرد نه مجعولات.

پیشنهاد می‌کنم به این پردازید که در اندیشه من، به‌عنوان یک شیعه امام علی در این دوران چه رأیی مشاهده می‌کنید که منافات با اندیشه دموکراتیک دارد. روی آن دست بگذارید، دوران ماضی را باید در زمینه و ظرف همان دوران مطالعه و بررسی کرد و با ضوابط و معیارهای خاص خود سنجید. معتقدم که ائمه(ع) در ساحت اول که ساحت جاودانه دین است، در همه زمان‌ها و مکان‌ها، ارجح و افضل‌اند و عملکرد آنها نیز در ساحت دوم با توجه به شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی نسبت به معاصرانشان «مترقی‌ترین» عملکرد بوده است.

اما در مورد امام زمان(ع) که می‌تواند شاه‌بیت غزل شما باشد به این معنا که ایشان اگر تشریف بیاورند، آن وقت قضیه اداره جامعه چگونه خواهد بود؟ این ربطی به گذشته ندارد و مربوط به آینده است. قضیه «نجات‌بخشی» در اندیشه امامت شیعی نکته‌ای کاملاً مترقی و قابل دفاع است. نجات‌بخشی یعنی اعتقاد به گسترش عدالت، پالایش دین از زنگارها و رسوبات عرفی و تکیه بر عاقبت نیکوی صالحان. در بحث مهدویت دوگونه مستند داریم: دسته اول، مستندات محکم و معتبر که شامل آیات و برخی روایات است که به خطوط کلی آخرالزمان می‌پردازد و دسته دوم برخی روایات که غالباً به مشکلات سندی و تعارض در دلالت مبتلا هستند و مخلوط به برداشت‌های علما و ذهنیت گذشتگان هستند. آنچه از ارکان تشیع است باور و اعتقاد به مستندات دسته اول است که من با افتخار و قاطعیت از آن دفاع می‌کنم. اما جزئیات ارائه شده در دسته دوم که اتفاقاً مستندات شما همگی در این حوزه قرار می‌گیرد، از قطعیات و مسلمات تشیع نیست. در مسلمات و قطعیات، مسأله مهم مهدویت یعنی عدالت‌گستری، پالایش دین و عاقبت صالحان اگر انتقادی وارد می‌دانید مطرح فرمایید تا بحث کنیم. به هر حال به جای پرداختن به نسبه گذشته و آینده به نقد حال پردازید. آیا در این دوران، تشیع با دموکراسی در تعارض است؟ از سؤال اصلی دور نیفتیم و به بیراهه نرویم.

و اما آزادی‌بیان و آزادی مذهب؛ در مقاله منتشر شده‌ای با ادله درون دینی و برون دینی اثبات کردم، آزادی‌بیان و آزادی عقیده و مذهب، با اسلام و تشیع قابل جمع است. مسلمانان، شیعه‌ام اما معتقدم، تغییر دین و عوض کردن عقیده و اینکه مذهب دیگری داشته باشیم، در دنیا به مجازات از جمله اعدام منجر نمی‌شود. در آخرت، زمام قضاوت و حکم بدست خدای عادل و حکیم است. اما در دنیا این حق توسل می‌خواهی دیندار یا بی‌دین باش، موحد یا مشرک باش، من در گور تو نمی‌خواهم، تو هم در قبر من نمی‌خواهی. در حوزه عمومی همه مساوی‌اند. ملاحظه می‌فرمایید به سؤالات شما در این دوران یک‌به‌یک پاسخ دادم و در ضمن اعتقاد کامل به نبوت و امامت و پایبندی به ارکان اسلام و تشیع، روش دموکراتیک در حوزه عمومی را در این زمان به کار گرفتم و نشان دادم می‌توان در عین مسلمانان و شیعه‌بودن، حوزه عمومی را به شیوه دموکراتیک اداره کرد و بین تشیع- با برداشت من- و دموکراسی، تعارضی نیست. یعنی جامعه را براساس عقل جمعی اداره می‌کنیم، اگر در این جامعه

مسلمانان در اکثریت بودند و رأی دادند، با رعایت کامل حقوق اقلیت، جامعه اداره می‌شود. البته مراد از اقلیت، اقلیت دینی نیست.

حقوق پایه در این جامعه می‌باید رعایت شود و امکان اینکه اقلیت تبدیل به اکثریت شود موجود باشد و قانون این جامعه هم قابل انتقاد باشد و قانون آن هم توسط شهروندان همان جامعه تدوین شود. آری، دیندار بودن شان در قانون جامعه‌شان تأثیر می‌گذارد، همچنان که سوسیالیست بودن آن جامعه، لیبرال بودن آن جامعه، سکولار بودن و مسلمان بودن آن جامعه می‌تواند در قوانینش جاری شود، اگر پذیرفتیم دموکراسی یک روش و متدولوژی است نه یک ایدئولوژی، در این صورت در دموکراسی خلا است که با ایدئولوژی‌های مختلف قابل پرشدن است، می‌تواند سوسیالیست باشد، لیبرال باشد، می‌تواند مسیحی باشد یا مسلمان و یا اصولاً سکولار باشد.

دکتر قادری:

دکتر کدیور به من اشکالات متدولوژی وارد کردند، من دارم نسبت‌سنجی می‌کنم بین اندیشه شیعی و دموکراسی با محور امامت، این اشکال متدولوژی نیست. آقای دکتر کدیور تصور کرده‌اند که من شاید اعتراض به این بود که چرا در صدر اسلام دموکراسی نبوده این پاسخ به صحبت‌های جنیبه حضرتعالی بوده، اصولاً کسانی که الان دموکراسی را نمایندگی می‌کنند تا حدی پیشینه‌شان را به همان دوران باز می‌گردانند، این هم که ارسطو و افلاطون اساساً نقد دموکراسی می‌کنند، چون در جامعه آن نظام دموکراسی برقرار بوده، شبیه آن چیزی که ما امروز داریم. در مورد صدر اسلام هم ایشان وارد بحث شدند من وارد این بحث نشدم، ایشان اشاره کردند، پیامبر وقتی وارد مدینه شدند من هم گفتم بیعت معنایش این بود. ایشان سپس به یک نکته بسیار مهم اشاره کردند که از کل این بحث به نظرم مهمتر بوده که نظر شما را به آن جلب می‌کنم؛ گفتند: حضرت علی(ع) نسبت به همعصران خودش جلوتر بوده، **تصویری که ما و حداقل من از شیعه دارم، فرض بر این است که علی(ع) نه از زمان خودش که از زمان‌های بعد هم باید جلوتر بوده باشد،** یعنی ما باید بپذیریم که ائمه یکسری ویژگی‌هایی دارند، که مؤثر و جاری در زندگی ماست که ما نباید با آنها تشریفات برخورد کنیم، نکته دیگری را هم که من می‌پذیرم بحث ایشان روی حقوق پایه است که بسیار نظر مرقی و خوبی است. من تردید و مخالفتی ندارم، ولی بحث این نیست که این حقوق پایه‌ای که جناب‌عالی بر آن تأکید می‌کنید در نهایت آن چیزی که در امامت می‌بینیم و از دل آن بیرون می‌آید دو وجه می‌تواند داشته باشد یا آدم‌هایی هستند که روابط عرفانی مشخصی می‌توان با آنها برقرار کرد یا در توزیع اجتماعی سهم می‌شوند و در بهترین حالت لیدرهایی هستند که یک گروه را در جامعه نمایندگی می‌کنند. ما که حرفی نداریم، اگر امامت همین است خوب باشد یعنی «شما اگر شیعه هستید توجه داشته باشید که امام حرفش در حوزه اجتماعی حجت نیست.» چرا حجت نیست مگر ایشان اینچنین ویژگی‌هایی ندارند مگر علمش، علم الهی نیست چرا حجت نیست؟ ممکن است اشتباه کند؟ ممکن است سخنش نقد شود و یا دچار مشکل شود؟ ایشان دو جواب دارند: بلی، خیر، اگر بگویند: خیر، دوباره همان بحث می‌شود، درست است به خاطر اینکه شیعه هم بتواند در دموکراسی حضور داشته باشد امام را کردیم رهبر حزب، ولی من و تو که شیعه هستیم باید این ویژگی‌ها را رعایت کنیم، حرف جدی‌تر آن است که همان‌طور که نقد حوزه اجتماعی را برای دیگران می‌کنید، آیا شیعه هم می‌تواند نقد کند. خوب اگر ایشان حاضرند چنین تعلیمی بدهند، خوب بحث هزار و چهارصدساله حل است، ممکن است بگویند این قرائت مدرن است. من با این بحثی ندارم من نمی‌گویم شیعه را باید حبس کرد. شیعه اگر ویژگی امامتش را برجسته کنیم هر چه ویژگی‌های امام را در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی برجسته کنیم کمتر می‌توانیم دموکراسی داشته باشیم، هر چه آن را تقلیل دهیم و به حوزه عقلانیت گروه‌ها و تعاملات جمعی برگردانید به همان نسبت می‌توانید دموکرات باشید، ایشان می‌گویند من حاضر این کار را انجام دهم، خیلی خوب حرفی نیست من با این موضع موافقم، ولی گفتم از نظر من امامت، این نیست که شما می‌گویید. من خواهش می‌کنم از آقای دکتر کدیور

پاسخ بدهند که آیا این را می‌پذیرند، که امام ممکن است اشتباه کند؟ یا اشتباه نمی‌کند ولی برحسب شرایط ممکن است نتواند نظرش را اعمال کند؛ ما تقلیلش می‌دهیم به رهبر یک حزب یا یک گروهی که خودمان می‌دانیم ویژگی‌های خاص داریم و یک حلقه درونی هستیم. حال اگر خواست یک نفر دموکرات باشد باید با همان گروه وفادار به امامت رقابت کند و رهبری را به نفع خویش انتخاب کند! [آیا این ممکن است؟ نه ببینید امام از طرف خداوند منصوب شده این ویژگی‌ها را دارد، خیلی خوب در بهترین حالت شیعه تبدیل شده به گروهی که امام را به حوزه خصوصی می‌برد یا رهبر خوبی که با دیگر احزاب سیاسی رقابت می‌کند، خود این آیا جامعه را دموکراتیک می‌کند، بله دموکراتیک می‌کند. آیا سازگاری دموکراسی با اندیشه شیعی در این است؟ من حداقل تصورم از امامت پررنگ‌تر بود. علما و بزرگانی که قبل‌ها بوده‌اند، بد آموزش داده‌اند. آیا همین است که ایشان می‌گویند؟ خوب امیدوارم به آن سؤال من هم ایشان توجه کنند اما اینکه نقدپذیر و انتقادپذیر است؟ عقلانیتش، عقلانیت مافوق نیست؟ عقلانیت ما متوقف است بر آن؟ نکته دیگری را که باید اشاره کنم این است که این صحبت‌ها مثل صحبت کسانی است که از مسیحیت اسطوره‌زدایی می‌کنند. این اسطوره‌زدایی مقابل آنهایی انجام می‌گیرد که می‌گویند مسیح ساحت الهی دارد یا از باکره‌زاده نشده یا باید این اسطوره‌زدایی صورت بگیرد یا باید اتفاقی دیگر بیفتد، حرف آقای دکتر کدیور این را به ما می‌گوید: ما می‌توانیم به عنوان یک گروه شیعی در یک وضعیت اجتماعی تبدیل شویم به یک حزب رقیب و بازی‌های قدرت را بپذیریم. به بیان دیگر شیعه را کوچک می‌کنیم، تراش می‌دهیم و آن را پردازش می‌دهیم تا در دموکراسی جا شود، عیبی ندارد من با آن موافقم، بسیار خوب اگر امام آن است که شما می‌گویید، من هم می‌پذیرم. البته من اضافه می‌کنم آیا حاضرید این را آموزش بدهید که امام نقدپذیر است؟

دکتر کدیور:

من بر این سؤال اصلی بحث دوباره تأکید می‌کنم، آیا شیعه حاضر می‌تواند دموکراسی را بپذیرد یا خیر؟ اما در مورد اینکه این قرائت از امامت، امامت را تشریفاتی می‌کند یا خیر؟ خیر همچنان امامت مؤثر است و نفوذ اجتماعی فراوان دارد اما نه از آن زاویه‌ای که از آغاز سرشت امام را تافته جدا بافته‌ای معرفی می‌کند و او را از نور و خمیره متفاوتی با دیگران می‌داند و می‌پندارد، ائمه در خارج از تعلیم وحی و بیان تفصیل احکام شریعت یعنی حتی در حوزه عمومی (سیاسی و قضایی) و حتی در زندگی شخصیشان براساس علم غیب عمل می‌کنند، در این صورت بحثی نیست، این تلقی از امامت به دموکراسی اجازه عرض‌اندام نمی‌دهد. اکنون سؤال این است که آیا از ادبیات دینی می‌توان قرائتی دیگر داشت یا نه؟ یکی از متفکران ایرانی در آن زمان که یکی از دوستان درباره ناسازگاری اسلام و دموکراسی، یکسال پیش مطلبی نوشته بود، متذکر شده بود که مسیحیان که عیسی را پسر خدا می‌دانند، امروز به سادگی خود را با اندیشه دموکراسی سازگار کرده‌اند. چگونه مسلمانان نتوانند قرائت دموکراتیک از دین خویش را ارائه کنند؟ چرا دموکراسی را حداکثری می‌گیریم و دین را هم تنها دین تاریخی با قرائت سنتی؟ آن وقت حکم می‌کنید بر ناسازگاری اسلام و تشیع با دموکراسی؟ اسلام منحصر در قرائت تاریخی و تلقی سنتی نیست. عالمان مسلمان، امروز نیز می‌توانند با رعایت ضوابط علمی، اسلام و تشیع را معرفی کنند. **امکان بازخوانی متون اعم از مقدس و بشری با ادبیات معرفت‌شناسی معاصر کاملاً ممکن است.** به عنوان نمونه در حوزه افلاطون‌شناسی معاصر، قرائت گادامر، هایدگر و پوپر از افلاطون با قرائت ارسطو یا لائرتیوس تفاوت دارد. آیا می‌توان گفت افلاطون همان است که لائرتیوس معرفی کرده و گادامر، افلاطون را نشناخته است؟ به همین سیاق نمی‌توان گفت فهم علامه مجلسی از دیانت و شریعت به واقع نزدیکتر از فهم علامه طباطبایی است. همانگونه که گذشتگان برداشت و تلقی خود را متناسب با معارف و اطلاعات خود از امامت شیعی ابراز داشته‌اند و آرای آنها میراث اندیشه تاریخی مذهب ماست، ما نیز حق داریم «امامت شیعی» را آنچنان که خود می‌فهمیم و هست، بر ادله قطعی و یقینی مذهبی ارائه کنیم. این به دور از ضوابط علمی است

که گفته شود تلقی آنها بهتر و به تعالیم خدا و رسول نزدیکتر است، حق دارید بفرمایید تلقی گذشتگان از امامت به اندیشه سنتی شیعه و اندیشه تاریخی شیعه نزدیکتر است. **اما جداً باعث تعجب است که کسی بگوید رأی گذشتگان به اندیشه اصیل دینی نزدیکتر است، اجازه بدهید متذکر شوم هیچکدام از ما دین‌سنج و تقواسنج نداریم. حداکثر همین را می‌توانیم بگوییم فلان نظریه با تفکر سنتی نزدیکتر یا دورتر است. نخستین بار، هفت سال پیش در کتاب حکومت ولایی در بخش ولایت کلامی، توضیحاتی را درباره امامت مطرح کردم. امامت پاسخ به این سؤال کلیدی است: آیا فارغ از کتاب خدا و سنت پیامبر(ص)، منبع اصیل معتبر دینی دیگری داریم یا نداریم؟ پاسخ اهل سنت این است: ما فقط دو منبع اصیل دینی داریم؛ کتاب خدا و سنت پیامبر(ص). پاسخ شیعه این است که: ما سه منبع اصیل دینی در طول هم داریم. اول: کتاب خدا، سپس: سنت پیامبر(ص) و سوم: سنت ائمه هدی(ع). پس امامت یعنی اعتقاد به سومین منبع خطاناپذیری دینی، یعنی باور به کارشناسی معصومانه وحی. گزاره دینی، از خدا، رسول خدا(ص) و در مرتبه آخر از امام(ع) صادر می‌شود. این گزاره‌ها از عالم غیب صادر می‌شوند، الهی هستند نه بشری، با مشورت انسان‌ها و رأی اکثریت یا اقلیت آنها تغییرناپذیر هستند. هرکه می‌خواهد ایمان می‌آورد و هرکه نخواست، کافر می‌شود و نمی‌پذیرد. اما همین ائمه(ع) و پیامبر(ص) وقتی وارد حوزه عمومی می‌شوند، «آنا بشر مثلکم» هستند. پیامبر و امام فقط يك تفاوت دارند. به پیامبر وحی می‌شود و امام - به اعتقاد شیعه - با علم لدنی و موهبتی و الهام به اذن الهی به معارف اصیل دینی دست یافته است. پیامبر در هر کجا که به ایشان وحی شده، طبق همان عمل کرده و هر کجا که وحی نشده به عقل خویش عمل نموده است. پیامبر فرموده در دنیايتان من مأمور به مشورت هستم، امر مشورت در احکام منصوص قطعی، جاری نیست. مشورت وظیفه یقینی پیامبر و ائمه در حوزه غیرمنصوص یعنی حوزه سیاست است. لذا می‌گوییم ائمه در حوزه عمومی به لحاظ حقوقی مانند بقیه مردم‌اند. می‌پرسند، نقدپذیراند؟ **با قاطعیت پاسخ می‌دهم: بله می‌توان عملکرد امام علی(ع) را نقد کرد و نقد کردند و امام(ع) نه تنها با انتقاد از خود مخالفت نکرد بلکه با صراحت از نصیحت و انتقاد به خود استقبال کرد، آیا سراغ دارید که علی به منتقدان و مخالفانش گفته باشد: تو چه حق داری به من که دارای علم لدنی و خلیفه‌الله فی الارض هستم، انتقاد کنی؟ آری در حوزه عمومی، امام نقدپذیر است و علی(ع) هیچکس را هم به خاطر نقد از امام مسلمین، تبعید و زندان و اعدام نکرد. می‌گویند از نظر ایشان این امامت نیست. می‌گویم چرا؟ مناسب‌تر بود به عنوان استاد علوم سیاسی بفرمایید آیا موارد یاد شده به عنوان دموکراسی قابل قبول است یا نه. بی‌شک اینکه امامت چیست و آیا تلقی من از امامت پذیرفته است، عرف اهل دین قضاوت خواهد کرد. شما حداکثر می‌توانید بفرمایید، بین امامت از دیدگاه سنتی و دموکراسی، سازگاری نیست. اما به لحاظ علمی مجاز نیستید بفرمایید امامت فقط همان است که شما می‌پندارید و دیگران - ولو عالم دین - حق ندارند امامت را تبیین نمایند. امامت یعنی اعتقاد داشتن به منبع معصوم پس از پیامبر(ص)، میراث غنی ائمه(ع) که در اعتقادات، چه در اخلاق و چه در فقه حاوی ضوابط اصلی و خطوط کلی تشیع در دست ماست. بی‌شک بخشی از این میراث نیز متناسب با شرایط زمانی و مکانی صدر اسلام صادر شده است. استخراج پیام جاودانه امام علی(ع) و اهل‌بیت(ع) وظیفه اصلی عالمان روشنفکر و مجتهدان بصیر است.****

پرسیدید اگر امام علی امروز می‌بودند به گونه‌ای دیگر عمل می‌کردند؟ قطعاً بله، هرکسی از جمله ائمه(ع) در شرایط زمانی و مکانی که قرار می‌گیرند متناسب با آن شرایط موضع می‌گیرند، ائمه به شیوه انسانی زیسته‌اند، نه به شیوه ملائک و منتزع از جوامع بشری. به اعتقاد ما ایشان در عین این زیست بشری، افضل مردمان بوده‌اند و امروز نیز اگر در میان ما حاضر شوند باز افضل خواهند بود، اما با ضوابط امروز. اما **جفاست اگر بخواهیم شرایط متغیر دیروز را متن ثابت دین و مذهب معرفی کنیم و براساس آن ارزش‌های دینی را ناسازگار با عقلانیت امروز جلوه دهیم. علی يك پیام**

جاودانه دارد، يك ظرف زماني تحقق دارد. پیامبر(ص) و ائمه(ع) در آن دوران بر مرکب خاص آن روز سوار می‌شدند، آیا اگر امروز می‌آمدند مجاز به استفاده از تکنولوژی امروز نبودند؟! ما بر روی پیام ثابت دست می‌گذاریم این پیام ثابت متن دین است و گزاره‌های موقت و متغیر به لحاظ اعتقادی، امروز متن دین محسوب نمی‌شوند. این مطلب بسیار بدیهی و ساده است، پیام ثابت است که می‌ماند، این باعث نمی‌شود ائمه تشریفاتی شوند. این باعث نمی‌شود پیامبر(ص) از پیامبر بودنش خارج شود. یا امام (ع) از امامتش کاسته شود، با تغییر ظرف تحقق، از دین بودن دین هم چیزی کاسته نمی‌شود. اگر این پیام ثابت را حفظ کنیم، ساحت قدسی پیامبر و ائمه هسته سخت دین و مذهب است. اما در حوزه عمومی معتقدیم سیاست‌ورزی، متوقف بر مجموعه عوامل متعددی است، یکی اندیشه خود پیامبر و امام، دیگری اطلاعاتی است که به آنها می‌رسد. این اطلاعات رسیده امکان دارد مطابق با واقع نباشد، سیاست‌ورزی فعل مشخصی نیست که بتوان به آن صفت عصمت نسبت داد بلکه حاصل عقل جمعی و کار گروهی است. سیاست براساس ظواهر است نه براساس باطن و علم غیب. هکذا قضاوت پیامبر و ائمه نیز قضاوت براساس اسناد و مدارک ظاهری بشری است نه قضاوت باطنی و مبتنی بر علم غیب. پیامبر بر ظاهر حکم می‌کرده است «انما اقصی بینکم بالبینات والایمان» من بین شما به شاهد و سوگند قضاوت می‌کنم. ممکن است شاهدهی دروغ بگوید یا فردی به دروغ قسم بخورد و پیامبر به ظاهر و براساس مدارک ارائه شده حق را به او بدهد، اما تصریح می‌کند، اگر شاهد، دروغ گفت و قسم دروغ یاد شد و من براساس آن حکم کردم تصرف فرد در آن مال حرام است، معنای این سخن این است که علی‌رغم اینکه پیامبر(ص) و ائمه(ع) هرگز معصیت مرتکب نمی‌شوند، اما خارج از حوزه وحی و تبیین آن، به شیوه بشری و انسانی رفتار می‌کنند، به بیان دیگر قضاوت و سیاست ائمه(ع) انسانی بوده است. این ساحت دوم حوزه مشورت، نقدپذیر و به لحاظ اینکه فعل جمعی است خطاب‌پذیر می‌باشد. اما این باعث نمی‌شود از قداست و علو شأن ساحت اول ائمه ذره‌ای بکاهد، اگرچه معتقدم در ساحت دوم مواضع ائمه نیز ارجح، افضل و متناسب با شرایط زمانی- مکانی قابل دفاع است. عصمت پیامبر(ص) در حوزه «أخذ وحی»، «تلقی وحی» و «ابلاغ وحی» است، عصمت ائمه(ع) نیز در حوزه اخذ، تلقی و ابلاغ تعالیم دینی از پیامبر یا خداوند است. ادله همین حوزه از عصمت را اثبات می‌کند، با این همه در ساحت دوم که ساحتی بشری است افضل‌اند یعنی نسبت به دیگران در مقایسه بهتراند و اینکه فقط در مورد انسان‌های آن زمان برتر باشند نه همیشه، این گزاره به دو گزاره قابل تحویل است. گزاره اول: ائمه در ظرف زمانی خود افضل بوده‌اند، گزاره دوم: ائمه در دیگر ظروف زمانی در صورت ظهور و تحقق قابلیت افضلیت را دارا هستند، به این معنا که تعالیم ثابت آنها همواره ارجح است و تعالیم و سیره متغیر ایشان که در ظرف خاص زمانی مکانی تحقق یافته، می‌باید امکان تحقق در شرایط جدید را بیابد، آنگاه مورد مقایسه و ارزیابی واقع شود. لذا اگر امام علی(ع) در عصر ما امکان حضور می‌داشت، اولاً نسبت به ساحت دوم متناسب با مقتضیات این عصر عمل می‌کرد و نه همچون گذشته و ثانیاً به اعتقاد يك شیعه در این زمان هم افضل محسوب می‌شد، واضح است که این گزاره اخیر، تنها در ظرف ایمان مذهبی قابل قبول است، حال آنکه گزاره اول به لحاظ تاریخی نیز قابل اثبات است.

نکته بسیار خوبی هم اشاره کردند، اگر از خود ائمه هم بپرسند، دعاوی فوق‌العاده‌ای نداشتند، پس چرا می‌فرمایید قرائت سنتی به دین نزدیکتر است؟ به نهج‌البلاغه مراجعه کنید همین سیمایی را که من ترسیم کردم نزدیک خواهید یافت. متأسفانه اندیشه غالبی یعنی غلو و نگاه فوق بشری به ائمه در شیعه مسلط شده، آقای مدرس طباطبایی در کتاب «فرایند تکامل مکتب» به رشد اندیشه غالبی در تفکر شیعه پرداخته است. با مراجعه به این کتاب و امثال آن مشخص می‌شود ما در اندیشه و اعتقادات رایج شیعه به پالایش و اجتهاد نیازمندیم. اما اینکه ادبیات غالیان را عین تشیع بینداریم، به لحاظ علمی صحیح نیست. امروز روشنفکر و مجتهد ما این حق را دارد که بیاید و سره را از ناسره جدا کند و بگوید تلقی من از تشیع این است.